

موضوع: بازتبیین و آسیب شناسی اندیشه کارکرد نصوص مبین اهداف عالی و مقاصد شریعت در استنباط احکام

ارائه دهنده: آیت الله ابوالقاسم علیدوست

دبیر علمی: حجت الاسلام و المسلمین مهدی رهنما

زمان: دوشنبه 15 بهمن ماه 1403

مکان: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد و اهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم .

اللهم عجل لوليک الفرج و اجعلنا من خير اعوانه و انصاره

خدای بزرگ را شاکرم که توفیق داده تا در این جلسه باشم

مناسبت ایام را تبریک عرض می کنم ؛ ایام مبارک شعبانیه و مناسبت دهه فجر را .

دور از انصاف است که این جلسات برگزار شود و از شهدا و امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و موسس مخلص و خوش سلیقه مرکز مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی یاد نکنیم . انشاءالله که جلسه فیها مذاکره العلم است و روح بزرگ آن ها هم از این جلسه بهره مند است.

از شما دوستان بزرگواری که در این جلسه شرکت کردید و ریاست محترم مرکز: صدیق گرامیم؛ حضرت آیت الله فاضل و دوستان دیگر ؛ از همه تشکر می کنیم

امیدواریم هر چه صلاح و سداد است بر زبان ما جاری شود.

عنوان جلسه هست : «بازتبیین و آسیب شناسی اندیشه کارکرد نصوص مبین اهداف عالی و مقاصد شریعت در استنباط احکام»

بحث بر سر این است که ما نصوصی داریم مثلاً آیات قرآن، روایات، که این نصوص، از دهه هشتاد به این طرف این اصطلاح را به کار بردیم که این نصوص مبین اهداف شریعت اند .

باید بیان شود که این نصوص در استنباط فقیه چه نقشی دارد . من در کتاب فقه و عرف این بحث را آوردم که سال هشتاد و سه بود که اولین بار این بحث ها مطرح شده است.

بعد هم این مسائل تحت عنوان فقه و مقاصد شریعت در فصلنامه فقه اهل بیت بهار 84 شماره 1 این فصلنامه چاپ کرد این بحث به آن جا بر می گردد بعد به داخل فقه و مصلحت آمد، به دلیل مطرح بودن کتاب، بیشتر مورد توجه از همان زمان قرار گرفت.

این در واقع می خواهد بیان شود ؛ بازنگری نیست؛ بازتبیین است؛ شبهاتی از طرف خیلی ها مطرح شد و من از همان زمان یادداشت می کردم تا الان که موجی ایجاد شد. تا بیست شبهه را در این باره یادداشت کردم؛ در جلسه امروز خواستم با خودم بیاورم لذا محضر شما اعزه گفته باشم بحث من سه بخش دارد؛ یکی بخش بازتبیین است که من باید تبیین کنم که چه گفتم و چه منظورم بوده است.

دوم شبهه ای است که اساتید، طلاب و فضلا در فضاهای مختلف مطرح کرده اند.

بخش سوم نکاتی است که من دوست دارم مطالبی را عرضه کنم .

پیش فرض بحث من این است که ما یک نصوصی داریم که مبین حکم نیست مستقیما ؛ مبین اهداف خداوند است در بعث رسل، و انزال کتب و تشریع مقررات ؛ یعنی وقتی قرآن می فرماید: هو الذی بعث رسولا یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة یا لقد ارسلنا رسلنا بالبینات تا آخر آیه یا حدیث و یتثیروا لهم دفائن العقول که حضرت امیر می فرمایند یا ... یضع عنهم اصرهم و الاغلال الی کانت علیهم ... ما این جا می فهمیم یک بخشی از آیات و روایات قرآن، بیان اهداف خداوند است در بعث رسل و انزال کتب و تشریع مقررات.

از همین جا باید متوجه شده باشید که بحث ما در خصوص علل الشرائع نیست؛ علل الشرائع یعنی حکمت ها و علت های نماز ، روزه و قصاص که این ها در قرآن آمده است در کتاب علل الشرائع آمده و در کتاب فقه و مصلحت هم به آن اشاره شده که نام کتاب و نویسنده ها این ها همه آمده است.

با این پیش فرض که النصوص؛ قسما: آیات و روایات ؛ مبین احکام و مبین مقاصد و این جا سوالی پیش می آید؛ که این نصوص مبین مقاصد، کدام است و این نصوص چه نقشی در استنباط دارند؟ آن چه من بر آن تاکید کردم این بود که فقیه در استنباط احکام، باید نصوص مبین مقاصد را در نظر بگیرد. آن جا گفتم نصوص مبین مقاصد کارایی سندی مستقیم ندارد مثلا بیاییم در رابطه با لیقوم الناس بالقسط که در قرآن آمده، این را سند قرار دهیم ؛ سند فتوا اما چه بسا کارایی ابزاری داشته باشد که ادامه که میدهم بحث روشن می شود و گاهی وقتها می شود قرینه حافه اصطلاحی است که آشنایید یعنی یک نص مبین شریعت در کنار نص مبین مقاصد ممکن است موسع یا مضیق فهمیده شود ؛ حتی ممکن است نص را اگر مخالف قطعی شارع باشد، کنار بگذاریم و از همان مصداق یازده روایتی بگیریم که فرمودند: اگر چیزی از ما رسید و شاهدی و شاهدانی از قرآن برای آن پیدا نکردید ، کنار بگذارید، ممکن است از آن قبیل باشد؛ لذا برای نصوص مبین مقاصد ما کارایی ها را قائل شدیم البته این ها اضافاتی است که بعدا به آن معتقد شدیم. حتی در فقه حکومتی و در فقه سیاسی ممکن است برای حاکمان و برای والیان این نصوص حاکمیت افرین هم باشد؛ یعنی فرض کنید اگر حکومتی سر کار آمد و ادعا کرد من حکومت اسلامیم و می خواهم احکام شریعت را پیاده کنم؛ در ازدواج در قضا در سیاست مدن در روابط خارجی پیاده کنم؛ ممکن است از نصوص مبین مقاصد به عنوان سند، استفاده کند و بهره ببرد.

بعد وارد این شدیم که کشف مقاصد از کجا می آید؟ اگر اعزه، در این بازتبیین دقت کنند آن بیست سوالی که قرار هست اکثر آن ها را بخوانیم، این موارد حل می شود؛ یکی راه کشف مقاصد است؛ که من قاطعانه عرض کردم راه کشف مقاصد یا عقل قطعی است... مثل چیزی که مصداق بارز ظلم یا عدل باشد. یا آیاتی که بیان کرده که ما چرا پیغمبران را فرستادیم ما چرا قرآن را فرستادیم یا پیامبر که فرمودند: انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق.... و امثال ذلک؛ راه کشف مقاصد هم از این طریق است با شرایط دلالت.

یعنی این هم مثل استنباط حکم است و این طور نیست که استنباط مقاصد شرایط خودش را نداشته باشد.

تا این جا نصوص مبین مقاصد داریم؛ سوال: این نصوص چه نقشی می تواند در استنباط داشته باشد؟ و راههای کشف مقاصد چیست بعد این سوال مطرح شد که راههای امکان چند تا است؟ اگر این مقاله را دیده باشید یا علاقه مند باشید که ببینید؛ کتاب فقه و مصلحت را ببینید؛ که من در آن جا پنج رفتار را آوردم و همه را نامگذاری بسیط کردم که در حافظه ها هم بماند؛ اولین راه؛ تعبیر کردیم به نص بسند یعنی فقیه کلا در برابر مقاصد به هر دلیلی گارد بگیرد. که در این مقاله و در این کتاب نمونه آن آمده است دوم مقابل نص بسند، مقاصد بسند آمده است. یعنی یک متفقهی که بیاید مقاصد بسند باشد و بگوید من برایم مقاصد ارزش دارد. ان دورانی که من این نوشته ها را نوشتم فضای کشور همین بود و داشتیم کسانی که در نوشته هایشان همین بحثها را دارند؛ بحث «تا کجا؟!» عنوان مطلبی است که آن زمان بنده با برخی مخالفین بحث از جمله مرحوم صانعی داشتم. آن دوره، دوره مقاصد بسند بود. و لذا شما در فقه و عرف و در فقه و مصلحت همین مقاله، بخشی از درگیری من را با این ها می بینید؛ این ها که نص بسندند. به این معنی است که فقیه ما دنبال نصوص یعنی قرآن، روایات، سنت است منتها با توجه به نظارت بر مقاصد..... بعد نمونه هایی را آوردم..... که ما یک نص را بدون توجه به مقاصد چگونه تحلیل می کنیم؛ با مقاصد چگونه تحلیل می شود. ما راهی که می رویم مقابل مقاصد بسند است.

یکی از دوستان آمده و گفته که ما اگر نصوص را بگیریم و مقاصد را کنار بگذاریم کذا و کذا..... این مقاصد بسند است و ما یک فقیه در امامیه نداریم، مقاصد بسند صرف باشد؛ البته در میان روشنفکران ایران و عرب داریم؛ پس این نظریه ما مقاصد بسند نیست؛ فقهی هم که ما ارائه میدهیم، فقه مقاصدی نیست؛ نقد و بررسی فقه مقاصدی از نظرگاه اهل سنت از همین مرکز محترم است کتاب تحقیق خوبی شده است؛ به هر حال کتاب خوبی است اما اشکالاتی هم دارد. نسبتها صحیح نیست و کارایی سندی از ابزاری جدا نشده است و..... ببینید بحث سر فقه مقاصدی نیست با این تعریف و ساختاری که دارد یعنی فقهی که براساس مقاصد هست؛

نه بحث سر بسند به مقاصد است و کنار گذاشتن نصوص است و نه بحث سر فقه مقاصدی است بحث بر سر این است که یک فقیهی نصوص مبین مقاصد را در مطالب خود لحاظ کند؛ گاه مثلاً بحث بر سر صلات مسافر یا دماء ثلاث است یا احکام روزه که نصوص مبین مقاصد کارایی ندارد اما گاه بحث در فقه نظام ها است؛ یا نظام خانواده یا نظام سیاسی این جا ممکن است لازم باشد مقاصد را لحاظ

کند به عنوان صد قرینه دیگر که به آن قرینه حافه گفته می شود، فقیه این ها را هم توجه کند؛ از این جا دیگر کاملاً روشن شدید که مسیر این نظریه از مسیر روشنفکران ما امثال آقای ملکیان و سروش و شبستری و حسن حنفی و نصر حامد زید تا گذشته آنها مثل توفی و امثال ذلک، کاملاً مسیر متفاوت است و ربطی هم به هم ندارد. مگر ما در حوزه فقه مقاصدی داریم؟ یا فقه مقاصد بسند نداریم. نداشتیم در شیعه و نخواهیم داشت و آن چه بزرگان گفته اند این که اولاً فقیه مقاصد را قبول کند از آن جمله کلماتی که در مطالب جوینی یا شاطبی ..آمده که در کلمات اهل شیعه هم به وفور آمده است؛ اولاً قبول کنیم که مقاصدی داریم؛ و دوم این که قبول کند فقیه که این ها می تواند در استنباط، نقش آفرین باشد. یا فقط نقش تفسیری دارد؛ چیزی است که من در این نوشته ها دارم. یا احیاناً نقش سندی که مثال زدم مثل حاکمیت یا حکومت اسلامی که این دیگر مال حکومت است که از برخی جهات ممکن است نقش سندی هم داشته باشد. این که در قرآن آمده که ما پیغمبران را فرستادیم که یزکیهم و يعلمهم الکتاب و الحکمة یا یک جای دیگر می گوید ليقوم الناس بالقسطیا این که حضرت امیر می فرمایند پیغمبران آمدند تا استعدادها را شکوفا کنند. یثیروا لهم دفائن العقول...ممکن است شما فضلاً این سوال را داشته باشید که آیا این مطالب، سوالی را متوجه حاکمیت می کند یا نه؟

یا این که این ها همه زینت القرآن است؟ و ما نباید مثلاً نزدیک این ها هم برویم؟!

که این ها همه جای بحث و گفتگو دارد.

باز اگر دقت کنید، یکی طریق فهم است که من تاکید دارم؛ طریق فهم باید یا قرآن، یا عقل قطعی یا روایات قطعی باشد.

این جاست که راه ما مشخص می شود من نمی خواهم بگویم که راه ما از سنی ها جدا می شود چون آنهایی هم که مقاصد را مطرح کرده اند، راههای آن را دقیق بیان کرده اند.

مطلب بعد؛ کاربرست و کارایی نصوص مبین مقاصد هست و تصور کنید منظور من کارایی ابزاری است نه کارایی سندی. و لذا ما هیچوقت نصوص مبین مقاصد را درگیر ظهور مستقر نمیدانیم. می گوئیم جلوی ظهور را میگیرد؛ قرینه گاه نقشش این است که می آید و ظهور مستقر را میزند؛ و شما می گوئید تقیید یا تخصیص...اما گاه جلوه انعقاد ظهور را میگیرد. مرحوم عراقی وقتی می فرماید رفع ما لا یعلمون جاهل مقصر را می گیرد از یمین و یسار به او حمله می کنند؛ ما قرینه حافه داریم که رفع ما لا یعلمون جاهل مقصر را نمی گیرد چون پیامبر نخواستند تنبل پروری کنند، این مقاصد روی مبنای ما جلوی استقرار ظهور را می گیرد.

یکی طریق فهم در اندیشه ما کنترل می شود و دوم؛ کاربرستش و نوع کارایش مهم است که می شود ابزاری. بدون این که مستقلاً در کنار ادله قرار گیرد. و ربطش هم به این معنا که جلوی صغرا را می گیرد. نه این که بخواهد به جنگ کبرا برود. این نظریه ای است که با این قیودش اگر خواستید جایی قضاوت کنید، اگر خواستید به من نسبت دهید این که من گفته ام احتمال بدهیم کارایی سندی اش هم اضافه شود.

این مطب را مطلب اول، حساب کنید. بازتبیین با ریزه کاریها و جزئیات آن.

بحث بعد ،موقعیت این نظریه است؛ آیا این نظریه، به این شکلی که من گفتم ، آیا موقعیتش در متون امامیه و شیعه و حتی غیر امامیه داریم یا نداریم؟

بخش اعظمی از اهل سنت که اشاعره و ماتریدیه هستند ؛ در مذهب فقهی، احناف، که عمده بخش جهان اسلام فقه احناف است؛ همین الان افغانستان کشمیر و پاکستان عمده اینها احناف اند هفتصد میلیون هستند .

این ها بسیار طلبه و مبلغ دارند.

اشاعره، به عنوان مذهب کلامی و احناف به عنوان مذهب فقهی، که عمده جمعیت سنیها را تشکیل میدهند؛ این ها با مقاصد به هر شکلیش کارد و پنیرند. این ها می گویند خدای متعال در شریعت هیچ هدفی ندارد. بحث تبعیت از مصالح و مفاسد و بحث مقاصد و اصلا این ها مطرح نیست . فقه و عقل ص 102 منابع آمده و در ص 103 و فقه و مصلحت از ص 149 منابع را مراجعه کنید این ها را مراجعه کنید ؛ این ها می گویند خداوند در کاری که انجام میدهد هیچ هدفی ندارد. زمخشری معتزلی است و تفسیر کشاف را نوشته؛ احمد بن منیر اسکندری که حاشیه بر کشاف زده است می گوید این حرفها چیست که می زنید؟ این کفر است ؛ فسق است؛ قبیح است؛ این که کسی برای خدا هدف قرار دهد !!

ابن حزم می گوید : خداوند هیچ هدفی در کارهای خود ندارد. میدانید این را برای چه من روی آن تاکید می کنم؟ دوستانی در همین قم جلسه می گذارند و می گویند اهل سنت رفتند طرف مقاصد و فقه اشان نابود شد بحث این است که کدام اهل سنت؟ اگر بگوییم عمده اهل سنت که اشاعره اند این نقشه آن ها را نگاه کنید معتزله نسبت کمی دارند نسبت به قاطبه اهل سنت ...این ابن حزم می گوید که خداوند در کارهایش هیچ هدفی ندارد. و آن جا که گیر می کند که چرا ما به خدا، حکیم می گوییم ؟ می گوید حکیم در واقع علم است برای خداوند!! نه وصف مشتق ..لم یسمی الله تعالی حکیم من طریق استدلال اصلا و لا لان العقل اوجب ان بسمی الله تعالی حکیم و انما سمیناه حکیم لانه سمی بذلک لفظه فقط و هو اسم علم له تعالی لا مشتق .

می گوید مثل این که شما فرزندی نصیبت می شود و اسم او را نرگس خانم می گذاری...یا پسر گیت می آید و نام او محمود آقا می گذاری یا احمد آقا معنای دنبال نمی کنی...می گوید این که می گوید خداوند حکیم است از همین باب است اسم علم است نه وصف مشتق!! این بخاطر نوع تفکرش هست که معتقد است ما اصلا مقاصدی نداریم. به همین خاطر می دانید اشاعره، اینها؛ تا انکار حسن و قبح عقلی جلو می روند. این ها معتقدند احکام شرع، دایره مدار حسن و قبح عقلی نیست لذا آن جمله : الحسن ما حسنه الشارع و القبیح ما قبیحه الشارع ؛ می گویند این جمله را ما نداریم.

ارموی معتقد است این جمله مصداق چارچوب برای خدا تعیین کردن است و این کفر است.

پس ما یک بخش عظیمی از جهان اسلام داریم که در نظر گاه اینان اصلا نوبت به مقاصد نمی رسد.

این ها مقاصد را کفر و فسق میدانند و در یک کلام قبول ندارند.

کارایی سندی و یا ابزاری و ...طبق نظر اینها همه بی مورد است.

به اصطلاح می شود سالبه به انتفاع موضوع؛ مقاصد در بین روشنفکران عرب و ایران و حتی بحث مقاصد بسند را داریم . این ها معتقدند مقاصد را باید محور قرار دهیم حتی می گویند نصوص قرآن را باید تخته بند مقاصد کنیم .

مقاصد بسند ما در بین فقها نداریم. من حتی می گویم در بین سنی ها هم نداریم .

بیش از سی سال است روی این نظریات بنده کار کرده ام البته به صورت تدریجی و ریز ریزتا این که یک مقاله و یا کتاب می شود به هر حال از اهل سنت در این مدت مطلبی در این باره ندیدم مگر از توفی که آن هم معلوم نیست ، سنی بوده یا شیعه! احناف بوده و به هر حال در مذهب او هم اختلاف است اما بحثی که هست این که در بین روشنفکران این بحث هست.

بحث من جایی است که فقیه بخواهد مدعی شود که میتوان نصوص مبین مقاصد را مطمح نظر قرار داد.

از علمای اهل تسنن و یا سایرین یا کسانی هستند که استفاده کردند اما کار آن ها را بنده سراغ ندارم یا این که اسما استفاده کردند علامه حلی ، فخر المحققین، شهید اول، فاضل مقداد، محقق بحرانی ، صاحب ریاض صاحب جواهر، آیت الله سیستانی، مصطفی خمینی، مرحوم امام خمینی ، مرحوم صدر ، مرحوم بجنوردیاین ها کسانی هستند که در استنباطات فقهی اشان، یا از نصوص مبین مقاصد، اسم برده اند یا این که استفاده کردند .

این که گفته شود این نظر، اولین باری است که مطرح می شود و قبلا در بین علمای شیعه نبوده، این طور نیست.

آیه است که میفرماید: لا تقف ما لیس لك به علم

بسیاری از روایات که راجع به ولد الزنا هست که مبنی بر این است که ولد الزنا بوی بهشت به مشامش نمی رسد بسیاری از علما گفته اند که ما این گونه روایات را کنار می گذاریم چون با عدل الاسلام منافات دارد [و این گویای توجه به مقاصد نصوص است].

به هر حال بحث عدل، از مقاصد هست یا نه؟

طیف وسیعی از علما از آیت الله بجنوردی از آیت الله اراکی و دیگران معتقدند این گونه روایات با عدل اسلام منافات دارد؛ این که گنه کرد در بلخ آهنگریزدند در شوش گردن مسگریاین با عدل خداوند ناسازگار است .

مادر یک غلطی کرده و پدر یا غلطی کرده و زنا کرده اند؛ فرزند این وسط چه گناهی کرده که نباید بوی بهشت نشنود و حتی برخی حکم به کفر ولد الزنا داده اند!!! و یک سرویس از محرومیت های اجتماعی را برای او قائل شده اند. این که امام جماعت یا قاضی یا مجتهد یا شاهد نمیتواند بشود؛ لیست بلند بالایی دارند. عدل اسلام در واقع به نوعی تمسک به مقاصد است ؛ تازه این بدترین شکل استفاده از مقاصد است و نمی آید نصوص ولد الزنا را تفسیر کند می آید و این ها را کنار می گذارد.

آقای خوبی خیلی مدرسه ای است؛ و واقعا موافقت با بسیاری از فتاوی ایشان برای کسی مثل بنده ، بسیار سخت است.

در واقع و در یک کلام ما هیچ فقیهی نداریم که مقاصد بسند باشد. و یک نص مستقر را بگذارد کنار به خاطر یک چیزی که فکر می کند مقاصد است .

یکی از آقایان از او پرسیده شده بود شما راجع به ارث زن و مرد چه می گوید؟ چون قرآن دارد: للذكر مثل حظ الانثیین...ایشان فرموده بود این را باید فکر کنم!!

که بنده هم در جواب این مطلب ، مقاله ای دارم با نام «تا کجا» که در واقع موضع گیری بنده است در قبال حرف این بزرگوار.

بحث این است که جای فکر ندارد وقتی نص مستقر داریم؛ اتفاقا وقتی سهم مرد از زن متفاوت باشد ، در آن پازل جواب میدهد.

یک نکته دیگری که ادامه صحبت و مطلب و بخش دوم حرف بنده هست ؛ بیان نمونه هاست .

بحث نگاه به نصوص مبین مقاصد در استنباط، یک گفتمان است شما تصور کنید فقیهی را که می گوید ما عدالت در شریعت نداریم؛ همه این ها آدرس دارد. و مدعی اند آن چه داریم در واقع عدالت در تکوین است نه عدالت در تشریع؛

تصور کنید فقیهی که مدعی است ما اصلا مقاصد را نمی فهمیم .

و مدعی است مقاصد خطرناک است و نباید نزدیک آن شد!!

همه این حرفها زده شده و چاپ شده است ؛

شما فاصله ها را نگاه کنید تا کسی که می گوید ما عدالت خانواده داریم؛ عدالت اقتصادی داریم؛

از برخی موضع گیری آقایان در خصوص مسائل بانکی تا امام که معتقد است حیل ربا مخالف با روح قطعی کتاب است شما میتوانید فاصله نظرگاه ها را ببینید؛

یا نظر آیت الله سیستانی و آیت الله صدر که معتقدند روایات عرضه و طرح مخالف با روح قرآن است بحث این است که روح قرآن که این ها از آن تعبیر میکنند همان مقاصد کلانی است که موضوع بحث ما هم هست.

نکته این است که ما در این موارد ما باید بیشتر گفتمان را پیدا کنیم؛ بحث این است که این دو گفتمان و دو نظرگاه ، گاه به جان هم می افتند و مثال بارز آن همان بحث حیل ربا است.

روایت ابوولاد در مکاسب را شنیدید؟ روایت ابوولاد چه بود؟ قاطری را فردی کرایه کرد یک صبح تا ظهر ؛ که کارش را انجام دهد و ظهر بیاورد رفت دنبال بدهکارش؛ به او گفتند بدهکارت مثلا رفته به بغداد .

گفت ما که تا این جا (نقطه ای که رفته بود) امدیم، به بغداد هم میرویم یا او را پیدا کنیم و بغداد هم که رفت، باز گفتند جای دیگری رفته به هر حال به دنبال این بدهکار رفت تا پانزده روز سفر او طول کشید و برگشت؛ گفت: نصف روز که اجرت المسماست و چهارده روز و نیم هم اجرت المثل هم حاضرم بدهم که در این اجرت المثل این ها دعوائشان شد؛ صاحب مرکب بیشتر می گفت و این بنده خدا کمتر، رفتند سراغ ابوحنیفه؛ او هم گفت شما در این چهارده روز و نیم اصلا ضامن نیستی؛ الان هم احناف چنین نظری دارند و میگویند منافع مستوفات از ملک غصبی یا شبه غصبی ضامن نمی آورد یعنی اگر کسی ماشین کسی را دزدید، و ده سال مثلا کار کرد؛ اگر لاستیکش ترکیده او ضامن است اگر شیشه آن بالا و پایین نمی شود، او ضامن است؛ ولی هر چه پول درآورده متعلق به خودش هست؛ از شیر مادر حلال تر؛

این جریان قضاوت گذشت تا این که در مراسم حج، امام صادق علیه السلام را دید؛ به امام علیه السلام مطلب را گفت؛ که امام آن جمله خالد را بیان فرمود که گفتند: فی مثل هذا تحبس السماء ماؤها و تمنع الارض برکاتها

دال بر این که این نوع قضاوت جائزانه است

ولی شمای طلبه که مکاسب را خوانده اید میدانید ابوحنیفه روی چه قانونی این حرف را میزد؟

این آقا از اطلاق روایتی، که از پیغمبر است و قبول دارند که الخراج بالضمان این روایت در کتاب فقه و حقوق قراردادهای ادله عام روایی آمده است.

چون بنده هم روایت را قبول دارم و سند روایت هم کامل است.

آقای ابوحنیفه از اطلاق الخراج بالضمان استفاده می کند؛ معنا میکنند که منافع کالا در برابر ضمان کالاست.

ایشان می گفت آن نصف روز مستاجر، ضامن حیوان نبوده است؛

ولی چهارده روز و نیم ضامن مرکب بوده و هر که ضامن کالایی باشد، منافع آن هم به او تعلق می گیرد.

ولی امام صادق علیه السلام می گویند این فتوا ظلم است؛ به قول صاحب جواهر جور این فتوا، از جور یک سلطان جائز هم بیشتر است.

به هر حال این دو گفتمان است؛ گفتمانی مثل صاحب جواهر با گفتمانی مثل ابوحنیفه در خصوص روح و مقاصد نصوص.

نایب می گوید این روایت، اطلاق ندارد؛ پیغمبر که نخواستند جور و غصب و ستم را رواج دهند.

کدام عالم کدام انسان معمولی این حکم را می کند عدم ضمان در برابر استفاده از منافع مستوفات؟

آن ها می گویند مورد مخصص نیست؛ ما می گوییم اطلاق مقید نمی شود.

دو نگاه به الخراج بالضمان است

شما خیار غبن مکاسب را ببینید . می گوید اگر یک غابنی یا شارلاتنی مشتری را گول زد و بنده خدا مثلاً خبر ندارد که خانه گران شده است و خانه صدمیلیون را از این بنده خدا به پنجاه میلیون می خرد، فرض کنید شخص فروشنده هم خارج از کشور است و از اوضاع خبر ندارد . بعد متوجه می شود و می شودمغبون که خانه صد میلیون را به پنجاه میلیون داده است؛ تلفن می زند به غابن و به او می گوید من معامله را فسخ یم کنم ولی غابن می گوید با عرض تاسف من خانه را دیشب پنجاه ساله اجاره داده ام. شیخ انصاری می گوید اگر می خواهد مغبون باید صبر کند!!

مرحوم اصفهانی به نظر شیخ انصاری در خصوص موردی که گفتم وقتی برخورد می کند ناراحت می شود و این عبارت را به کار می برد که :«من المستبشع جدا» که شیخ در واقع چنین کاری را اجازه دهد.

تصور کنید چنین فتاوایی چقدر اعتمادها را در معاملات سلب می کند. شارع حافظ منافع مردم آیا می آید این کار را می کند که به غابن بگوید کلاه سر طرف گذاشتی، فقط گناه کردی و اشکال دیگری ندارد!!!

این دو نگاه است ؛ یک نگاهی که می گوید باید یک نظام مالی تمیز و نفیس از شریعت به دیگران انتقال داد و به جهان معرفی کرد و یک نظامی که خود را درگیر این کارها نمی کند .

در بحث ولایت بر طفل که شما در مکاسب خواندید نسبت به اموال مولی علیه ، آیا ولی باید رعایت مصلحت مولی علیه را بکند یا نه؟

این جا حداقل سه نظر هست؛ یک نظر این است که رعایت مصلحت بچه لازم نیست؛ ولو برای بچه ضرر داشته باشد. دوم باید به مصلحت باشد سوم باید به اصلح باشد

مرحوم نایینی در منية الطالب می فرماید: ج 2 ص 229 و 231 : ولی طفل می تواند حتی به ضرر بچه هم اقدام کند!! البته نایینی در دور دوم از نظر خود بر میگردد.

به هر حال خیلی نظر اول مرحوم نایینی قبول ندارند و به این آیه : لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن قائلندآیا شارع می آید و مسئولیت اموال یک طفل را در اختیار ولی قرار دهد و به او بگوید تو آزادی در استفاده از اینها ولو به ضرر طفل!!؟

بله در جایی که بحث شده از طلاقات صحبت شده است اما یک اطلاق هم این جا نداریم.

اگر اطلاق هم باشد این اطلاق در مقام بیان بوده است؟

یک پیرمردی بیفتد به مال و دارایی یک بچه و بعد ادعا کنیم که این عین اسلام است!!

در بحث بیع سلاح به دشمنان دین یادتان هست؟ سه گروه روایت داریم ؛ بیع سلاح به دشمنان دین جایز نیست ؛ بیع سلاح به دشمنان دین جایز است ؛ بیع سلاح در زمان صلح به دشمنان دین جایز است در حال جنگ جایز نیست.

شیخ انصاری می گوید بین مطلقات با تفصیل جمع میکنیم ؛ آن که می گوید مطلقا جایز نیست؛ مقید می شود به حال جنگ ؛ و آن که می گوید جایز است به قرینه روایت مفصل می رود به حالت صلح و

ادامه می دهد ولی شهید اول فرموده د رمواقعی که اسلام در خطر است و تقویت کفر می شود مطلقا جایز نیست . چون تقویت کفر است لان فيه تقوية الكافر على المسلم

شیخ انصاری می فرماید: این «شبه الاجتهاد فی مقابل النص» است.

بحث این است که آقای شیخ انصاری بزرگوار! دست شما را می بوسیم پای شما را می بوسیم؛ این اجتهاد د برابر نص نیست؛ شهید اول ، نص را معنا می کند یعنی واقعا امام صادق علیه السلام می خواهند بگویند اگر تقویت کفر هم هست، باز هم اشکال ندارد؟!

مجلس ششم بود که طرحی به مجلس بردند که ما به صدام کمک کنیم چون زمانی بود که آمریکا به عراق حمله کرده بود؛ خدا را شکر که تعداد عاقل در مجلس بودند که جلوی تصویب این طرح را بگیرند.

این که صدام در حال صلح است در واقع یک جانور است خطرناک است روی او نمی توان حساب کرد؛ شهید اول این را می خواهد بگوید. و به امام که می رسد، می گوید اصلا این مساله که مساله تبعیدی نیست این مساله ، مساله حکومتی و سیاسی است و تابع مصالح یوم است هم د رفقه و عقل به آن اشاره شده و هم در دیگر مقالاتکسی بخواهد از این دست مسائل زیاد است که انسان باید گفتمان آن را پیدا کند .

شما سعی کنید راحت تصمیم بگیرید هیچ اصراری بر القای مطلبی نیست گرچه شما هم بنا نیست تبعیدی امری را قبول کنید اما ببینید جمله هایی که وجود دارد روی آن فکر کنید.

اگر اجازه دهید من برخی شبهات را بگویم :

یکی این که گفته اند اگر استدلال به مقاصد بشود ، فقه شیعه منهدم می شود همانطور که فقه سنی منهدم شد.

جواب: کدام فقه سنی منهدم شده است فقه احناف که با مقاصد کارد و پنیرند.

نفرمایید استدلال به مقاصد ؛ بگویید بسند به مقاصد

آن که نابود می کند بسند به مقاصد است.

این که مثلا ما عدالت را مطرح کنیم و بعد ارث زوجه را ؛ و بعد ديه راهمین کاری که روشنفکران کردنداین ها است که خطرناک است ؛ برخی گفته اند مقاصد ظنی است ولی مذاق قطعی است .

چطور مذاق که قابل تبیین نیست؛ قطعی می شود اما مقاصد ، ظنی می شود؟

مقاصد باید قطعی باشد و در کنار آن نص و روایت و آیه باشد؛

ممکن آیه هم هنجارهای ظهور خود را داشته باشد؛

هر چه شما در احکام می گوئید در مقاصد هم می گوئید.

باز گفته اند که مقاصد لیز و خطرناک است ؛

ما دو رقم خطرناک داریم: خطرناک زائد و خطرناک ضرور ؛

بحث این است که ما حوزویان وقتی این مباحث مطرح می شود وارد نمی شویم و بعد روشنفکران وارد می شوند و بعد می گوئیم کار خراب شد؛ مگر آیات قرآن تمسک به برخی از آن ها «لیز» نیست ؛ مقاصد هم همین طور است. باید بیان کرد اگر لازم هست، میشود ضرورت خطرناک ؛ نهایتا باید مهارش کرد.

یکی از آقایان در همین مرکز گفته است تمسک به مقاصد به زمان عمر برمیگردد؛

ج: یعنی عمر تمسک می کرد به مقاصد در کنار نصوص به عنوان قرینه حافه؟!

نروید در زمین سنی ها بازی کنید و بعد نفهمید که چه کار دارید می کنید.

اهل تسنن با چند کار عمر مشکل دارند. یکی جلوی نامه نوشتن پیامبر را که گرفت و دیگری منع کتابت حدیث؛ یکی تمسک به مصلحت د رمقابل نص و صریحا هم می گفت: متعتان کانتا فی عهد رسول الله محللتان و انا احرمهما... این خیلی افتضاح است ؛ مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین پنجاه و پنج مورد از اجتهادات عمر د رمقابل نص آورده است.

سنی ها برای این که کار عمر را توجیه کنند گفتند: عمر به مقاصد تمسک می کرده ؛ د رواقع با بیان این امر می خواهند کار او را توجیه کنند.

این که در مقابل نص صریح شریعت می ایستاده و آن هم صرفا با تکیه بر اوهام خود، آیا می خواهید بگوئید عمر به مقاصد تمسک می کرده است!!؟

مورد دیگر ؛ مخالفت آیت الله سیستانی با مقاصد و نام مرا هم برده اند و کار را شخصی کرده اند و ابراز ناراحتی کرده اند؛

من ناراحت می شوم از این که بخواهم استفاده از عنوان و شخصیت ها را وجه المصالحه توجیه کار خود قرار دهم ؛ من دو سه باری که خدمت ایشان رفتم، هر بار ابراز محبت داشتند یک بار که گفتند من کتاب شما را خواندم و یک بار به برخی اساتید گفته بودند که کتابهای فلانی تحقیقی است؛

یا خدمت رهبری که هر بار رفتیم هر بار به نوعی ابراز محبت و توجه بوده است. و ایشان دفاعی داشتند در برابر اظهارات یکی از آقایان که گفته بود فقه با بیان این مباحث رو به نابودی است. و صوت این جلسه هست و افرادی حدود دویست نفری هم در جلسه حاضر بودند.

یکی از تراث ارزشمند رهبری بحث کرسی های نظریه پردازی بود.

یکی از آقایان گفته بود که این بحثها (نوآوری و مقاصد و ...) در جمع طلبه ها مطرح نشود؛ بحث این است که آیا شما طلاب نامحرم هستید که من نباید هر بحثی را مطرح کنم؟!

این که گفته می شود صلاح نیست این بحث ها با طلاب مطرح شود، من موافق نیستم. البته حرمت فقها باید در نوآوری ها رعایت شود. در هر نقدی باید رعایت حرمتها کرد به هر حال اساتید کارشان نقد دارد .

می گویند منشا بحث مقاصد اهل تسنن هستند، من به این عده می گویم که مقاصد را خدا آورده است؛ با آیاتی که آورده که ما رسولان را فرستادیم تا تعلیم دهند و انسان ها را تزکیه کنند و ...

به هر حال چه اشکال دارد اگر عنوان مقاصد در دیگر منابع آمده، و دیگران هم آوردند ما این ها را اتخاذ کنیم و بومی کنیم ؟ هنر باید این باشد تا این که بیاییم و مطلبی را بومی کنیم و به کاربریم.

یکی از آقایان در مشهد گفته بود ما با مقاصد سلب حکم می کنیم نه اثبات حکم؛ این معلوم است تتبع ناقص است .

فقهایی ما بسیاری وقتها با مقاصد مطلب خود را اثبات کردند مرحوم سید که طلاق قضایی را مطرح کرد ایشان با لاضرر درستش نمی کند و می گوید این از مقاصد شارع است.

طلاق قضایی را سید کاظم یزدی مطرح کرد و چقدر هم به او حمله می کنند؛ در برابر این احادیثی که البته اعتبار سندی هم ندارد که: اگر کسی که لیاقت همسری یک دختری را ندارد و کلیکیونی از مسائل منفی است با دختری ازدواج کرد آن دختر به هر حال قد ابتلیت فلتصبرمرحوم سید با بیان طلاق قضایی در واقع از مقاصد استفاده می کند.

درست است که نباید به اندک بهانه ای طلاق واقع شود اما این طور هم نباید باشد که اگر دختری با مردی نمی تواند زندگی کند به هر حال تحمل کند نباید به این شکل باشد.

ما باید با سینه فراخ و فکر باز از تراش و فکر شیعه دفاع کنیم.

خدایا تو گواه باش که ما باید فقه شیعه را قابل دفاع کنیم؛ و فقه شیعه وقتی قابل دفاع است که اگر اصالت و معاصرت را با هم داشته باشد.

اگر اصالتش برود می شود روزنامه واگر معاصرتش برود جوابگوی اقتضائات روز نیست.

و اشکالی می توان گرفت به کسی که گفته بود نود و پنج درصد مسائل را با اصول عملیه می توان جواب داد که این کار و این حرف صحیح نیست . آیا با اصول عملیه ما می توانیم یک نظام اقتصادی و یا یک نظام مدیریتی ارائه دهیم؟!

مرحوم امام خمینی سال 42 در بحث بیمه می فرماید:

بحث بیمه توسط حضرت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ بیان کرد: امام رضوان الله تعالی علیه، با شروع بحث بیمه در همان سال و در پاسخ به اشکال برخی که در این مباحث نمی شود به عمومات قرآن و روایات تمسک کرد، سخنان محکمی فرمودند که به قسمتی از آن اشاره می کنم «دوری چنین برداشتی از ظاهر آیات و روایات، روشن است. زیرا ادعای انحصار این گونه عمومات، در معاملات

متداول در زمان وحی و تشریع، تحمیلی نادرست است چنین نگرش متحجرانه و برداشت جمود گرایانه، نسبت به این الفاظ عام و شامل، از ساحت مقدس شریعت سمحه و سهله به دور است... پیامد جمودی از این گونه، دور شدن از روال فقه، بلکه از فهم اصل دین است و باید از آن، به خدا پناه ببریم. چنین جمودی، بی کم و کاست، به سان جمود حنابله، نسبت به بسیاری از ظواهر دین است».

تازه حوزه علمیه ما بعد 61 سال به این حرف امام رحمت الله علیه رسیده است!!